

معجزهٔ مدرسه

گفت‌وگو با:

آقای دکتر غلامعلی حداد عادل

● ایرج فرجی / جعفر ربانی

گفت‌وگو

اشاره

آنچه در این شماره، در بخش گفت‌وگو می‌خوانید، بخشی از خاطرات آقای دکتر غلامعلی حداد عادل است که در آن به شرح سال‌های تحصیل خود در مدرسهٔ علوی و بیان کیفیت و ویژگی‌های این مدرسه پرداخته‌اند. دکتر حداد عادل از سال (۱۳۶۰ ه. ش.) به مدت سیزده سال، به‌عنوان معاون وزیر و رئیس سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی خدمت کردند و از نزدیک هم شاهد فراز و فرودهای دههٔ اول انقلاب اسلامی و هم آگاه بر تغییرات و تحولات آموزشی آن دهه بوده‌اند. امید است مجموعهٔ کامل خاطرات ایشان که در آن به بیان این تغییر و تحولات نیز پرداخته‌اند، به‌زودی منتشر شود. از آقای دکتر حداد عادل به خاطر موافقت با چاپ این بخش از خاطراتشان در نشریهٔ دارالفنون صمیمانه تشکر می‌کنیم.

● ورود به دبیرستان

«پنجاه سال تحصیلی (۳۶-۱۳۳۵) کلاس ششم ابتدایی را در مدرسهٔ بُندار رازی به پایان رساندم. نه خودم و نه خانواده‌ام فکری برای دبیرستان نکرده بودیم. در خانوادهٔ ما اولین کسی که می‌خواست به دبیرستان برود، من بودم. تا آن موقع نه در خانوادهٔ مادری‌ام، که باسوادتر از خانوادهٔ پدری‌ام بودند، و نه در خانوادهٔ پدری‌ام، هیچ‌کس به دبیرستان نرفته بود. مردها نرفته بودند تا چه برسد به خانم‌ها و دختران که در آن موقع به طریق اولی به دبیرستان نمی‌رفتند! اصلاً گزینه‌ای نداشتیم و تقریباً قدرت انتخابی هم نداشتیم. یکی دو تا دبیرستان بود که هر کدام که به خانهٔ ما نزدیک‌تر بود، باید به آنجا می‌رفتم. به‌طور طبیعی اگر می‌خواستیم به دبیرستان بروم، باید می‌رفتم دبیرستان پهلوی که اندکی بالاتر از میدان شاه سابق و میدان قیام امروز بود. این مدرسه، معروف‌ترین مدرسهٔ آن زمان بود و خیلی از تحصیل‌کرده‌های جنوب شهر تهران در آن سال‌ها در آنجا درس خوانده‌اند ولی گویی تقدیر چنین بود که به دبیرستانی بروم که تا آن زمان

اسمش را هم نمی‌دانستم. مادر من عمومی داشت به نام حاج حسین مصدقی که کار او کاغذفروشی بود و حجره‌اش در بازار، نزدیک شازده کوچک در کنار مسجد جامع بازار بود. او بود که خانواده مرا با مدرسه علوی و علامه کرباسچیان آشنا کرد.»

اطلاق کلمه
«توضیح‌المسائل»
به رساله‌های عملیه
علما و مراجع ابداع
مرحوم «علامه»
است

■ علی اصغر علامه کرباسچیان

قبل از ورود به موضوع دبیرستان علوی باید از کسی یاد کنم که بانی آن دبیرستان بود. مصدقی کسی بود که توضیح‌المسائل «مرحوم آیت‌الله بروجردی» را چاپ کرده بود؛ اما قبل از آن، کسی که همت کرده و این توضیح‌المسائل را طراحی کرده و طرح خودش را اجرا هم کرده بود، یک روحانی بود به نام علی‌اصغر کرباسچیان که به جهت قدرت ذهنی و احاطه‌ای که به بخش‌های مهم معلومات حوزوی داشت به «علامه» معروف شده بود. آقای علامه در سال‌های اول دهه ۳۰ ظاهراً در قم همت کرده بود و با کسب موافقت آیت‌الله بروجردی نثر فارسی رساله عملیه ایشان را، یعنی آن که سبک مغلق غیرقابل استفاده و نادلیپذیر برای عموم را، به تعبیر امروز، ویرایش و اصلاح کرده بود، باب‌بندی و نظم خاصی هم به کتاب داده بود تا امکان استفاده بی‌واسطه عامه مردم از این کتاب فراهم باشد. کرباسچیان در قم، در آن زمان، از راهنمایی و کمک مرحوم «علی‌اصغر فقیهی»^۱ هم بهره‌مند شده بود. آقای علامه به کمک فقیهی و بعضی‌های دیگر، طرحی نو درافکند و «رساله جامع‌الفروع» آیت‌الله بروجردی را که مرجعیت تامه داشت، به صورتی پیراسته عرضه کرد و نام آن را هم توضیح‌المسائل گذاشت؛ بنابراین باید دانست که اطلاق کلمه «توضیح‌المسائل» به رساله‌های عملیه علما و مراجع ابداع مرحوم علامه است. قبل از آن رساله‌های عملیه هر کدام نامی داشت. مثلاً رساله آیت‌الله «سیدمحمدکاظم یزدی»، «عروة الوثقی» نام داشت و نام رساله «مرحوم آقا سیدابوالحسن اصفهانی» «انیس‌المقلدین» بود. اگر کسی کتاب انیس‌المقلدین را با توضیح‌المسائل مقایسه کند، آن وقت اهمیت کار آقای علامه را بهتر درک می‌کند. اضافه کنم که حاج حسین مصدقی ناشر نبود، ولی چون عرق دینی داشت و کاغذفروش هم بود، این رساله‌ها را منتشر می‌کرد. یکی دیگر از کتاب‌هایی که به همت او چاپ و منتشر شد و در زمان خودش خیلی اثر گذاشت، «نهج‌البلاغه» با ترجمه «سیدعلی نقی فیض‌الاسلام» بود که آن ترجمه هم در مقایسه با ترجمه‌های قبلی، یک ترجمه امروزی و در واقع به‌روز بود. قبل از آن، نهج‌البلاغه، کتاب علما و فضلا بود؛ یعنی در لابه‌لای کتاب‌های علما، نهج‌البلاغه هم پیدا می‌شد، ولی باسوادهای غیر حوزوی با نهج‌البلاغه خیلی ارتباطی نداشتند؛ لذا

۱. علی‌اصغر فقیهی (۱۳۸۲-۱۲۹۲ ه. ش) متولد قم بود. علوم حوزوی را در همین شهر آموخت؛ سپس به دانشگاه تهران رفت و در رشته زبان و ادبیات فارسی، مدرک لیسانس گرفت. فقیهی، معلمی دانشمند بود و سال‌های طولانی در مدارس قم، از جمله دبیرستان حکیم نظامی به تدریس پرداخت و پس از بازنشستگی نیز چند سالی در تهران، در مدارس علوی و نیکان، تدریس کرد. وی اهل مطالعه و پژوهش در تاریخ نیز بود و چند کتاب هم نوشت؛ از جمله وهابیان، جغرافیای کشورهای اسلامی، چگونگی فرمانروایی عضالدوله، سفرنامه آفریقا، تاریخ مذهبی قم، آل‌بویه، فقیهی در قم در گذشت و در مجموعه حرم مطهر، کنار قبر شهید محمد مفتاح به خاک سپرده شد.



کار فیض الاسلام اولین گام به سمت عمومی کردن نهج البلاغه در جامعه ایران بود.

دبیرستان علوی

● آقای علامه بعد از کار توضیح المسائل، به فکر می‌افتد که کار آموزشی کند و مدرسه‌ای تأسیس کند. دلیل آن هم این است که متوجه می‌شود که مدرسه‌های موجود در آن زمان مدرسه‌های آدم‌ساز و متدین‌پرور نیستند و حتی برعکس عمل می‌کنند! ایشان احساس تکلیف می‌کند و از قم به تهران می‌آید و منبر رفتن را رها می‌کند تا به این کار بپردازد. علامه ده سال در قم بود و اگر در قم می‌ماند قطعاً به بالاترین درجات علمی حوزوی می‌رسید. وی به دلیل اینکه بسیار خوش بیان، باهوش، باهمت و بسیار پرتحرک و باراده بود. ایشان به تهران می‌آید و از قضا ایشان به یکی از دوستان قدیمشان که یک معلم فیزیک زنجانی‌الاصل بود، برمی‌خورد

که او هم در دانشگاه تهران درس خوانده بود و بسیار متدین و باسواد و باتقوا و باشخصیت بود؛ یعنی آقای رضا روزبه.

از پیوند علامه و روزبه دبیرستان علوی در ۱۳۳۵ متولد می‌شود. از سال (۱۳۲۲ تا سال ۱۳۳۵ ه.ش)، سررشته مدرسه‌های دینی در ایران، در دست «جامعه تعلیمات اسلامی» بود که در این راه خدمات فراوانی انجام دادند. اگرچه همت گردانندگان آن بیشتر گسترش کمی بود. آن‌ها در سراسر ایران مدرسه داشتند و در تهران هم مخصوصاً در مناطق جنوب و متدین‌نشین شهر، بیشتر تلاش می‌کردند. خدمات مؤسس آن، حاج شیخ عباسعلی اسلامی^۱ در جای خودش محفوظ است.

آقای علامه و روزبه تصمیم می‌گیرند مدرسه‌ای تأسیس کنند که از نظر آموزشی در بالاترین سطح باشد و از نظر تربیت دینی هم به بهترین شکل عمل کند. این کار

۱. شیخ عباسعلی اسلامی (۱۲۶۴-۱۲۸۱ ش) متولد سبزوار بود. در سبزوار مشهد و نجف، درس حوزوی را خواند و به لباس روحانیت درآمد. سال‌هایی چند را در هندوستان و برمه و میانمار به فعالیت‌های علمی و تبلیغی گذراند و سرانجام در مقیم تهران شد. اسلامی از روحانیون پیشتان در تأسیس مدارس جدید با اهداف دینی و اخلاقی بود. از این رو «جامعه تعلیمات اسلامی» را بدین منظور تأسیس کرد و حاصل آن تأسیس، حدود یک‌صد و هشت مدرسه در سراسر کشور بود. اسلامی، واعظی توانا نیز بود و با نهضت امام خمینی (ره) همراهی داشت. خاطرات او با عنوان «طلایه‌دار فرهنگ اسلامی در عصر اختناق» پس از درگذشت وی به چاپ رسید (تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۸۱، چاپ سوم).

به‌طبع نیاز به سرمایه‌زبادی نیز داشت، لذا آقای علامه به سراغ بعضی تجار متدین بازار و بعضی از فرهنگی‌های خوش‌فکر و متدین می‌رود و از آن‌ها کمک می‌گیرد؛ دبیرستان علوی در یک خانه متوسط و قدیمی، در خیابان عین‌الدوله، خیابان ایران فعلی، در سال (۱۳۳۵ ه.ش) تأسیس می‌شود؛ آن هم فقط با یک کلاس؛ یعنی با کلاس هفتم. مرحوم حاج حسین مصدقی، هم یکی از آن افراد بازاری بوده که به تأسیس مدرسه کمک مالی کرده است.

در بهار همان سال (۱۳۳۶ ه.ش) مادرم از عموی خودش، حاج حسین مصدقی، دعوت کرده بود که در روز جمعه با خانمش و فرزندانش در منزل ما مهمان باشند. بعد از ناهار او از پدرم پرسید که برای سال آینده علی (بنده) چه فکری کرده‌اید؟ در کدام دبیرستان ثبت‌نام خواهید کرد؟ پدرم گفته بود که هنوز تصمیمی نگرفته‌ایم. آنجا بود که ایشان خانواده ما را مطلع کرد از اینکه سال گذشته، دبیرستانی به نام دبیرستان علوی با این اوصاف تأسیس شده است و توضیحاتی راجع به آن و امتیازات آن برای پدر و مادرم داد و توصیه کرد که خوب است علی را به این مدرسه بفرستید. این نقطه عطفی در زندگی بنده شد؛ نقطه عطفی که تا امروز در زندگی من تأثیر گذاشته است.

■ حاج مقدس

یکی دیگر از کسانی که در تأسیس مدرسه علوی خیلی مشوق علامه بود، روحانی مهدّبی به نام «حاج هادی مقدس»، معروف به حاج مقدس، بود که از او داستان‌ها نقل کرده‌اند. من خودم حاج مقدس را در مدرسه علوی اصلاً ندیده بودم. فقط یک‌بار او را دو سه سال قبل از اینکه وارد دبیرستان شوم، بر سر منبر دیدم. در تابستان سال (۱۳۳۶ ه.ش)، قبل از اینکه وارد دبیرستان علوی شوم، حاج مقدس فوت کرد.^۱

■ علوی، مدرسه‌ای ویژه

روز اول مهر (۱۳۳۶ ه.ش)، من بجای اینکه دانش‌آموز دبیرستان پهلوی شوم، دانش‌آموز دبیرستان علوی شدم. مدرسه علوی به زندگی بنده یک‌جهت دیگری بخشید که هنوز هم بعد از ۶۱ سال، در همان جهت حرکت می‌کنم و از این حیث همیشه خدا را شاکر بوده‌ام. وقتی این آیات را در قرآن می‌خوانم که «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» سرگذشت خود، ورود به مدرسه علوی و تحصیل در آن مدرسه را از مصادیق این نوع آیات می‌دانم، بدون اینکه کوششی کرده باشم یا اطلاعی داشته باشم، خداوند اسبابی فراهم کرد تا من در این محیط قرار گرفتم.

۱. برای آشنایی بیشتر با حاج مقدس می‌توانید به این کتاب مراجعه کنید: «در دیار صالحان»: شرح زندگی حاج مقدس تهرانی و میرزا ابوالحسن شعرانی، حسین فقهی، انتشارات جمهوری، چاپ اول، ۱۳۸۰.

علوی مدرسه
ویژه‌ای بود و قرار
بود که از حیث
درسی نه تنها از
بهترین مدرسه‌های
تهران عقب نباشد،
بلکه جلوتر هم
باشد

مدرسان در مدرسه علوی بسیار سخت‌گیری می‌کردند؛ هم از نظر اخلاق و هم از نظر علم و دانش. تعداد دانش‌آموزان هم محدود بود. سالی که وارد دبیرستان شدم، یعنی سال دوم تأسیس آن، مدرسه دو کلاس بیشتر نداشت. تعدادی دانش‌آموز هم در سال دوم از مدارس دیگر به این مدرسه پیوستند؛ از جمله «شهید دکتر محمود قندی»^۱ بود که بعد از انقلاب اسلامی وزیر پست و تلگراف و تلفن شد و در حادثه بمب‌گذاری هفتم تیر به شهادت رسید. او بسیار باهوش و با استعداد بود و همیشه بلامعارض شاگرد اول دوره خودشان بود. قندی همزمان با من به مدرسه علوی آمده بود ولی یک سال جلوتر بود.

علوی مدرسه ویژه‌ای بود و قرار بود که از حیث درسی نه تنها از بهترین مدرسه‌های تهران عقب نباشد، بلکه جلوتر هم باشد و این در آن زمان بلندپروازی تلقی می‌شد و مایه تعجب بود؛ آن هم برای متدینینی که تجربه‌ای در مدرسه‌داری پیشرفته سطح بالا نداشتند. آقای علامه و روزبه تصمیم گرفته بودند که نه در علم و نه در دین هیچ چیزی برای ما کم نگذارند و هر کاری از دستشان برمی‌آید، انجام دهند. در کنار این‌ها، افراد دیگری هم بودند که به این هدف کمک می‌کردند. یکی از کسانی که بعد از علامه و روزبه نفر سوم مدرسه بود، «مرحوم آقای علی غفوری»^۲ بود که بعد از انقلاب اسلامی بیشتر به نام گلزاده غفوری معروف شد و در دوره اول هم نماینده مجلس شورای اسلامی از تهران بود. ایشان هم روحانی باذوق و باراده و خوش‌فکری بود که به ما عربی درس می‌داد.

در دبیرستان علوی از نظر درسی بنا، بر این بود که برای هر درس، بهترین معلم تهران را دعوت کنند، فقط به شرط اینکه بچه‌ها را سر کلاس از نظر دینی و اخلاقی منحرف نکند. این حداقل توقعی بود که از معلم‌ها داشتند. به همین دلیل می‌گشتند و معلمان خوب انتخاب می‌کردند. همین‌طور مراقب بودند که دانش‌آموزان خوبی نیز انتخاب کنند. خلاصه، «محصول درجه یک از مواد درجه یک»!

راجع به اقتصاد مدرسه هم بگویم که من در سال ۱۳۳۶ شش صد تومان شهریه دادم. به دبیران هم حقوق خوبی می‌دادند. در سال‌های (۱۳۴۲-۱۳۴۱) که سال آخر دبیرستان بودم، «آقای سید ضیاءالدین جزایری» که جزء دبیرهای درجه اول ریاضی تهران بود، به ما درس می‌داد و می‌گفت که به او ساعتی بیست تومان حق‌التدریس می‌دهند. جزایری همان کسی بود که «حساب مصور» را برای کودکان تألیف کرد. وی در

۱. دکتر محمود قندی (۱۳۶۰-۱۳۲۳ ش) متولد تهران و فارغ‌التحصیل اولین دوره دبیرستان علوی بود. وی در دانشکده فنی دانشگاه تهران دوره مهندسی الکترومکانیک را به پایان رساند و برای ادامه تحصیلات خود به آمریکا رفت. در سال (۱۳۵۰) دکترای خود را از دانشگاه کالیفرنیا با رتبه ممتاز دریافت کرد و به ایران بازگشت و به تدریس در دانشکده فنی مشغول شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در سال ۱۳۵۸ از سوی شورای انقلاب و با حکم امام خمینی (ره) به وزارت پست و تلگراف و تلفن منصوب شد و در همین سمت بود که در انفجار ساختمان حزب جمهوری اسلامی ایران در هفتم تیر ۱۳۶۰ به شهادت رسید.

۲. علی گلزاده غفوری (۱۳۸۸-۱۳۰۲ ش) در قزوین متولد شد و در تهران درگذشت. وی دارای تحصیلات حوزوی بود و در ضمن با تحصیل در دانشگاه سوربن فرانسه از این دانشگاه دکترای حقوق گرفته بود. غفوری از نخستین همکاران علامه کرباسچیان در مدرسه علوی بود و دروس فقه و اخلاق و عربی را تدریس می‌کرد و در تهذیب اخلاقی دانش‌آموزان بسیار مؤثر بود. بعد از انقلاب اسلامی وی نماینده مجلس خبرگان از تهران و سپس نماینده اولین دوره مجلس شورای اسلامی شد. مردی صاحب‌قلم نیز بود و در نگارش کتاب‌های دینی مدارس با سیدمحمد بهشتی، محمدجواد باهنر، و سیدرضا برقی همکاری داشت.

دورهٔ خودش گام جدیدی در همگانی کردن ریاضی عمومی بود. برای اینکه معیاری برای مقایسه به دست داده باشیم بگویم که آن موقع قیمت سکه بین چهل تا پنجاه تومن بود؛ یعنی به قیمت امروز حدود نیم‌سکه ساعتی به معلم ریاضی ما می‌دادند. نکتهٔ دیگر اینکه بنای مدرسه بر این بود که علاوه بر اینکه هر درسی را به بهترین معلم بسپارند و هیچ درسی هم در حاشیه نگذارند. تمام درس‌هایی که در برنامهٔ درسی بود، برای مؤسسان مدرسهٔ علوی درس اصلی بود و ما اصلاً درس فرعی نداشتیم. به ریاضیات همان‌قدر اهمیت می‌دادند که به زبان عربی و به زبان عربی همان‌قدر اهمیت می‌دادند که به درس کارگاه و ورزش و خط و نقاشی.

معلم خط ما مرحوم «حسن زرین‌خط»^۱ بود که خود و پدرش از خطاطان درجه اول بودند؛ یعنی ما چنین معلم خطی هم داشتیم. مدرسهٔ علوی اصرار داشت که همهٔ دانش‌آموزان، خوش‌خط باشند. اصراری که من در دوران مسئولیتم در سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی به آموزش خط نستعلیق در سراسر کشور داشتم، یکی از یادگارهای تحصیل در مدرسهٔ علوی بود. خط ریز خودم هم بد نیست. این هم نشانهٔ دیگری از آن آیهٔ مذکور است. من هنوز در مسیر مدرسهٔ علوی حرکت می‌کنم و خط، تنها یکی از آن مصادیق است.

تفاوت عمدهٔ دبیرستان علوی با مدرسه‌های خوب دیگر تهران، یکی تأکید روی تعلیم و تربیت دینی بود و یکی هم آموزش استادانهٔ علوم اولی را عمدتاً (حدود شصت درصد) آقای علامه انجام می‌داد و در مابقی (چهل درصد) هم آقای روزبه به او کمک می‌کرد.

روزبه

● آقای روزبه خودش کمتر از یک مجتهد دینی سواد فقهی نداشت. ایشان در زنجان، درس حوزوی خوانده بودند و هم‌دوره و هم‌درس «مرحوم آیت‌الله سیدعزالدین حسینی زنجانی»^۲ بودند که چند سال پیش در مشهد از دنیا رفت و در حد مرجعیت بود. در علوم، محور در دست آقای روزبه بود. آقای روزبه در جوانی در زنجان و در مدرسهٔ توفیق معلم بود و بعد در دانشگاه تهران با یک فاصلهٔ سنی از هم‌کلاسی‌های خودش دورهٔ

۱. حسن زرین‌خط (۱۳۷۳-۱۳۵۷ش) متولد تهران و از خوش‌نویسان برجستهٔ خط نستعلیق در دورهٔ معاصر بود. خود را در خوش‌نویسی پیرو محمدرضا کلهر می‌دانست و بسیار پرکار بود. او در چند عرصهٔ نوشتن کتاب‌های چاپ سنگی، کتبیبه‌نویسی برای بناها، خوش‌نویسی اوراق دولتی و بهادار، و نیز خوش‌نویسی کتاب‌های درسی مدارس فعال بود و آثار ممتازی از خود به‌جای گذاشت.

۲. سیدعزالدین حسینی زنجانی (۱۳۹۲-۱۲۹۹ش) در زنجان و در خانواده‌ای روحانی با سابقه‌ای چند صدساله متولد شد. در زنجان و قم و سپس نجف نزد استادان و علمای بزرگ تحصیل کرد. آنگاه به زنجان بازگشت و طی سال‌ها به اقامهٔ نماز جماعت و نیز نماز جمعه که قبل از انقلاب اسلامی در زنجان برگزار می‌شد پرداخت. وی از مخالفان حکومت شاه بود. از این‌رو به مشهد تبعید شد. با پیروزی انقلاب اسلامی امام خمینی(ره) طی حکمی او را به‌عنوان نمایندهٔ خود و امام جمعهٔ زنجان منصوب کرد و آیت‌الله زنجانی با بازگشت از مشهد به زنجان به انجام این وظیفه پرداخت. او پس از چند سال بار دیگر به مشهد مراجعت کرد و در همین شهر درگذشت.

اصراری که من در
دوران مسئولیتیم در
سازمان پژوهش و
برنامه‌ریزی آموزشی
به آموزش خط
نستعلیق در سراسر
کشور داشتم،
یکی از یادگارهای
تحصیل در مدرسه
علوی بود

لیسانس فیزیک را در دانشگاه تهران گذرانده بود. وقتی وارد دبیرستان شدیم، ایشان در سن سی و چهارسالگی دانشجوی دوره فوق لیسانس فیزیک در دانشگاه تهران بود و گویا دومین نفری بود که از دانشگاه تهران فوق لیسانس فیزیک گرفته بود. ظاهراً اولین نفر دکتر یوسف ثبوتی بوده است.

دکتر ثبوتی خودش در زنجان در مدرسه توفیق شاگرد آقای روزبه بود و در دانشگاه نیز با هم هم‌دوره بودند. فیزیک و ریاضیات، با روح و جسم روزبه عجین شده بود و به همان اندازه هم متدین و باتقوا بود. سر نماز که می‌ایستاد، گویی به واقع در محضر خداست و دارد با خدا حرف می‌زند. طوری ایمان به خدا باورش شده بود که به هنگام نماز، اندام و جوارح او می‌لرزید. او این چنین مؤمن و باتقوا بود! روزبه، با این اعتقاد دینی، فیزیک درس می‌داد. فیزیک را شرح آیات الهی می‌دانست. ریاضیات، زبان فیزیک است. ریاضیات را هم بیان نظم عالم دینی می‌دید. برای او، ریاضیات و فیزیک، بیان‌کننده نظام جهان و فهم هستی بودند و همه این‌ها یعنی حکمت الهی. او، در تدریس، به کار عملی اصرار داشت؛ یعنی به کار آزمایشگاهی را در مدرسه. اول آزمایش می‌کرد، بعد درس



چون «روزبه» تحصیلات دانشگاهی داشت، مجوز تأسیس مدرسه و دبیرستان علوی در شورای عالی آموزش و پرورش را به نام ایشان صادر کرده بودند. من در مقاله‌ای مربوط به آقای روزبه، در «دانشنامه جهان اسلام»، به آن اسناد هم مراجعه کرده‌ام

می‌داد؛ یعنی ما دانش‌آموزان اول می‌دیدیم که چه اتفاقی می‌افتد، بعد ایشان همانی را که ما دیده بودیم توضیح می‌داد. بسیاری اوقات، به روش سقراطی، از زبان خود ما آن مبحث را درمی‌آورد؛ یعنی ما بودیم که کمک می‌کردیم برای حل مسائل. چون فهمیده بودیم و دیده بودیم. مدرسه علوی در همان اولین سال تأسیس، آزمایشگاه بزرگ و خوبی درست کرده بود و آقای روزبه، مقدار زیادی از وقت خود را صرف کارهای آزمایشگاه می‌کرد. هر وقت آقای روزبه در دفتر نبود در آزمایشگاه بود.

چون روزبه تحصیلات دانشگاهی داشت، مجوز تأسیس مدرسه و دبیرستان علوی در شورای عالی آموزش و پرورش را به نام ایشان صادر کرده بودند. من در مقاله‌ای مربوط به آقای روزبه، در «دانشنامه جهان اسلام»، به آن اسناد هم مراجعه کرده‌ام. ضمناً یک آقای سید علی فقهی هم بود که جزو مددکارهای آقای علامه و آقای روزبه بود و در واقع از مؤسسان مدرسه و از فرهنگیان متدین بود. زمانی که ما وارد مدرسه شدیم، آقای فقهی پیرمردی بود که موی سروصورت او کاملاً سفید شده بود و به ما در سال اول درس کارگاه (حرفه‌وفن) می‌داد، مانند نجاری و فرزکاری و مانند این‌ها.

ما در مدرسه علوی، در دو نوبت، صبح و بعدازظهر، درس می‌خواندیم. ظهر دوساعتی مدرسه تعطیل می‌شد و بعدازظهر، بعد از نماز و ناهار، دوباره به کلاس می‌رفتیم و دو ساعت دیگر درس می‌خواندیم. کلاس‌ها یک‌ساعته بود و پنج‌شنبه‌ها هم تا ظهر بودیم. چون فاصله منزل تا مدرسه دور بود، ناهار را به مدرسه می‌بردیم. از رستوران و غذاخوری و آشپزخانه خبری نبود. از منزل غذا می‌بردیم و در مدرسه گرم می‌کردیم و می‌خوردیم. راجع به آقای روزبه باید اضافه کنم که یک فیزیکدان نظری و عملی بود. هنگام درس با دقیق‌ترین استدلال‌ها فیزیک درس می‌داد و موقع عمل هم به گویاترین شکل ممکن آن چیزی را که در نظر مطرح بود، اجرا می‌کرد. شش سال تمام شاگرد آقای روزبه در فیزیک بودیم. البته غیر از فیزیک به ما درس‌های دیگر هم داده است.

در اهمیت کار مدرسه علوی، در بخش علوم دو سه نکته قابل‌ذکر است. یکی اینکه پنج سال از این شش سال را ما اصلاً کتاب فیزیک نخریدیم، برای اینکه احتیاجی نداشتیم. جزوه می‌نوشتیم و جزوه را هم خودمان می‌نوشتیم. این‌طور نبود که آقای روزبه دیکته کند و ما بنویسیم. کتاب فیزیک ما همان جزوه درسی بود و خودمان می‌نوشتیم. چون باید آزمایش می‌کردیم و فرمولش را هم به دست می‌آوردیم و بعد می‌نوشتیم. اصلاً کتاب به درد ما نمی‌خورد. البته مطابق سرفصل‌های کتاب درسی پیش می‌رفتیم؛ اما ما فوق کتاب بودیم. حفظ کردن علوم اصلاً برای ما معنی نداشت؛ فهمیدن و عمل کردن آن برای ما مهم بود. دوره کتاب‌های فیزیک درسی که در آن زمان خیلی معروف بود دوره «رنر» بود که اختصار نام‌های رضاقلی‌زاده و نوروزیان و رهنما بود. این سه معلم آن کتاب‌ها را تألیف کرده بودند که با سر نام «رنر» معروف شده بود. ولی ما فقط در سال ششم دبیرستان به اجبار کتاب فیزیک خریدیم، آن هم از این جهت که باید امتحان

وقتی من در سال (۱۳۴۲) در پایان تحصیلات دبیرستان، تحت تأثیر آقای روزبه و شخصیت او رشته فیزیک را برای ادامه تحصیل انتخاب کردم و به دانشگاه تهران رفتم، در دوره کارشناسی فیزیک، بدون اغراق باید بگویم، پنجاه درصد آزمایش‌هایی را که در الکتروسیسته و اپتیک و مکانیک و ترمودینامیک و... انجام می‌دادیم، قبلاً در دبیرستان خوانده و انجام داده بودیم؛ یعنی من همه آن‌ها را آزمایش کرده بودم. نه تنها من، بلکه بقیه کسانی هم که از دبیرستان علوی آمده بودند این مسائل برایشان عادی بود. مثلاً اسیلوسکوپ یا نوسان‌نما، آن موقع چیز جدیدی بود. شاید عموم کسانی که وارد رشته فیزیک شده بودند، قبل از دانشگاه، این دستگاه را ندیده بودند، ولی در دبیرستان علوی این دستگاه موجود بود و ما با آن کار کرده بودیم و آن را می‌شناختیم.

■ زبان انگلیسی

گفتم که در مدرسه علوی هیچ درسی فرعی نبود. همان اهمیتی که در آموزش علوم بود، در آموزش درس‌های دیگر هم بود؛ مثلاً در آموزش زبان خارجی خودم را مثال می‌زنم؛ البته امثال من و بهتر از من نیز در مدرسه علوی بودند و کم هم نبودند. من هیچ‌وقت در خارج از ایران تحصیل نکردم، ولی در مدرسه علوی به اندازه‌ای زبان انگلیسی را به ما خوب یاد می‌دادند که ما از همان روزهای اولی که وارد دانشگاه شدیم، من و دکتر احمد فرمد، ایشان هم‌کلاس سال آخر دبیرستان من در مدرسه علوی بود. ما با هم وارد دانشکده علوم در رشته فیزیک شدیم و سال‌ها «رفیق حجره و گرمابه و گلستان» بودیم و پایه‌های هم درس می‌خواندیم.

سراغ کتاب‌های خارجی رفتیم و به راحتی توانستیم از آن‌ها استفاده کنیم. هنوز به خوبی یادم هست که سراغ چه کتاب‌هایی رفتیم. مثلاً «فیزیک هالیدی» آن موقع تازه چاپ شده بود. وقتی به بازار آمد، ما رفتیم و آن را از کتاب‌فروشی لستو در خیابان شاه سابق یا جمهوری فعلی که کتاب‌های خارجی می‌آورد، خریدیم؛ و همچنین کتاب‌های خارجی دیگر و درس‌های مختلف دیگر.

بنده در تابستانی که کلاس دهم را تمام کرده بودم، برای رفع بیکاری، کتاب‌های ادبیات انگلیسی نظیر داستان‌های شکسپیر را که در کشور انگلستان ساده‌نگاری شده بود، می‌خریدم و می‌خواندم. به همین روش هملت، شاه‌لیر و مکبث را، در کلاس چهارم، یعنی پانزده ساله که بودم، به زبان انگلیسی خواندم. به‌غیر از این‌ها، کاپیتان، مرد یک‌پا و جزیره گنج و مانند این‌ها را به زبان انگلیسی در همان سال‌ها خواندم. این‌ها همه نتیجه تأکید مدرسه علوی بر زبان خارجی بود.

آقای روزبه در سال پنجم دبیرستان به ما تفسیر المیزان درس می‌داد. آیه را می‌نوشت و ما تجزیه و تحلیل می‌کردیم

■ درس‌های دیگر

● مشابه همان قدرت و قوتی که دانش‌آموزان در زبان انگلیسی داشتند، در زبان فارسی هم داشتند و مهم‌تر از همه این‌ها، در زبان عربی. در مدرسه علوی آن قدر به ما عربی خوب درس می‌دادند که وقتی در کلاس دهم بودیم، «شرح لمعه»^۱ را خواندیم. دانش‌آموز ریاضی بودیم، فیزیک می‌خواندیم، در آزمایشگاه کار می‌کردیم، بهترین معلم‌های ریاضی را داشتیم، ولی آقای علامه شرح لمعه، آن هم به چاپ سنگی، می‌آورد و جلوی ما باز می‌کرد. مثلاً «کتاب طهارت» آن را به ما درس می‌داد؛ همراه با تجزیه و ترکیب عربی (تعیین مبتدا، خبر، جارّ، مجرور، فاعل، مفعول، حال و تمییز و...) هر متنی که ما نزد آقای علامه می‌خواندیم، تجزیه و ترکیب هم می‌کردیم. نتیجه آن کار این شد که بنده پیوندم با زبان عربی هیچ‌وقت قطع نشد و بدون اینکه در حوزه مطوّل و مُغنی^۲ خوانده باشم، بالاخره چهل سال بعد از فارغ‌التحصیلی به ترجمه قرآن هم کشیده شدم. این نهال در مدرسه علوی در ذهن ما کاشته شد و این بذر را آن‌ها در ذهن ما افشاندند.

■ تفسیر المیزان

● یکی دیگر از نکاتی که راجع به سطح بالای آموزش عربی و دینی در مدرسه علوی اشاره به آن مفید است، مسئله تدریس تفسیر المیزان است. در آن زمان «تفسیر المیزان» علامه طباطبایی در دست تألیف و هنوز کامل نشده بود. ارتباط میان آقای روزبه و مرحوم علامه طباطبایی نزدیک بود. آقای روزبه ایشان را از قدیم می‌شناختند. علاوه بر آن هر دو نفر آذری و ترک‌زبان بودند. یک اتفاق دیگر هم افتاده بود که ما آن موقع نمی‌دانستیم و آن این است که وقتی همسر علامه طباطبایی فوت شده بود، خواهر آقای روزبه همسر دوم ایشان شده بود؛ بنابراین آقای روزبه و آقای علامه با هم انیس و جلیس و اصلاً قوم‌وخویش بودند. آقای روزبه در سال پنجم دبیرستان به ما تفسیر المیزان درس می‌داد. آیه را می‌نوشت و ما تجزیه و تحلیل می‌کردیم. درست مثل طلبه‌ای که چند سال عربی خوانده باشد، برایمان کاملاً واضح بود؛ البته معلم عربی ما آقای «گلزاده غفوری» بود و خیلی هم برای آموزش عربی ما تلاش می‌کرد و موفق هم بود، اما آقای علامه هم کمکش می‌کرد؛ یعنی به موازات آنچه آقای غفوری سر کلاس به ما درس می‌داد، آقای علامه هم سر کلاس دینی و قرآن، آیات را تجزیه و ترکیب می‌کرد؛ یعنی هیچ آیه و حدیثی مطرح نمی‌شد الا اینکه ما از نظر زبانی و لغوی آن را حلاجی می‌کردیم. من

۱. لمعه دمشقیه، کتابی است آموزشی در فقه امامیه از شمس‌الدین محمد بن مکی معروف به شهید اول که زین‌الدین بن علی معروف به شهید ثانی بر آن شرحی نوشته و آن را «شرح لمعه» نامیده است. این کتاب در حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌ها تدریس می‌شود و شامل تمام ابواب فقه در دوره سطح است.
 ۲. مطوّل و مُغنی: مطول کتابی است در معانی و بیان و بدیع اثر سعدالدین تفتازانی و مُغنی، با نام کامل «مغنی‌اللبیب عن کتب الاعراب»، کتابی است مشتمل بر قواعد کلی نحو و تطبیق آن‌ها بر آیات قرآن و اشعار عربی، تألیف ابن هشام، هر دو کتاب متعلق به قرن هشتم و از کتاب‌های درسی حوزه‌های علمیه است.

در مدرسه علوی،
آن هم در این سطح
بالا، در حاشیه
کلاس‌های درس
و زنگ‌های تفریح
و فعالیت‌های
فوق برنامه،
خواهناخواه مسائل
اجتماعی و تا حدی
هم سیاسی مطرح
می‌شد

یادداشت‌هایی را که در کلاس پنجم دبیرستان از این درس برداشتم هنوز دارم. با چنین مدرسه‌ای ما به اصطلاح وارد جوانی شدیم.

در مدرسه علوی، آن هم در این سطح بالا، در حاشیه کلاس‌های درس و زنگ‌های تفریح و فعالیت‌های فوق برنامه، خواهناخواه مسائل اجتماعی و تا حدی هم سیاسی مطرح می‌شد؛ به خصوص در میان بعضی از دانش‌آموزان که به اصطلاح «کله‌شان بوی قورمه‌سبزی می‌داد»! آن‌ها در این محیط رشد می‌کردند. وقایع متعددی از نظر سیاسی و اجتماعی در این شش سال در جامعه ما اتفاق افتاد. مثلاً دستگیری خسرو روزبه^۱ از باقی‌مانده‌های سران حزب توده، در کلاس هفتم ما اتفاق افتاد. یادم هست که یکی از همکلاسی‌های من که بعداً ساواکی شد و این خبر خودش خیلی عجیب است، آمد و گفت که دیشب در محله ما و در کوچه‌پس‌کوچه‌های اطراف بازارچه نایب‌السلطنه تیراندازی بود و خسرو روزبه را گرفتند. تشکیل جبهه ملی دوم مقارن با نخست‌وزیری دکتر علی امینی و ایجاد فضای باز سیاسی موقت بعد از ۲۸ مرداد در همان سال‌ها بود. در روزی که جبهه ملی در جلالیه، پارک لاله فعلی در شمال بلوار کشاورز، در سال (۱۳۳۹ ه.ش)، اعلام میتینگ کرد، من دانش‌آموز کلاس نهم بودم و به‌دوراز چشم مدرسه، بعد از ساعت تعطیلی، رفتم و در آن میتینگ شرکت کردم.

فوت آیت‌الله بروجردی در فروردین سال (۱۳۴۰ ه.ش) باز از وقایعی بود که مدرسه ما آن را خیلی مهم دانست. ما را در چهلم آیت‌الله بروجردی^۲ به قم بردند و مجلس ختمی هم بعد از فوت ایشان در مدرسه گرفتند. در سال (۱۳۴۱ ه.ش) هم که نهضت امام شروع شد، ما در اول مهر پا به دانشگاه گذاشتیم و سه ماه و نیم از ۱۵ خرداد می‌گذشت.

استمرار ارتباط ما با علوی

زمانی که در دانشگاه تهران دانشجو شدیم، برای اینکه ارتباطمان با همکلاسی‌های سابق در مدرسه علوی محفوظ بماند، جلساتی هفتگی با تعدادی از آن‌ها و جلساتی ماهانه با همه آن‌ها برگزار می‌کردیم. ارتباطمان با مدرسه هم برقرار بود. در واقع ما فارغ‌التحصیل نشده بودیم، به این معنا که مدرسه ما را به بیرون پرتاب کرده باشد؛ خیلی از مدارس فارغ‌التحصیل خود را دفع می‌کنند به نحوی که دیگر آن‌ها جذب نمی‌شوند؛ اما فارغ‌التحصیلان مدرسه علوی در آن زمان به بیرون پرتاب نمی‌شدند و دفع نمی‌شدند، بلکه بسیاری از آن‌ها همچنان به سمت مدرسه کشیده می‌شدند.

۱. خسرو روزبه (۱۳۳۷-۱۲۹۴ ش) متولد سامن ملایر و از افسران حزب توده بود. وی مسئولیت شعبه اطلاعات کل حزب توده را بر عهده داشت. پس از کودتای ۲۸ مرداد سال (۱۳۳۲) بسیاری از افسران حزب دستگیر و پس از محاکمه به اعدام و زندان تبعید شدند؛ اما روزبه متواری شد و پیوسته از چنگ مأموران می‌گریخت تا اینکه در تابستان (۱۳۳۶) در حوالی خیابان سرچشمه (شهید مصطفی خمینی امروزی) دستگیر و پس از محاکمه در اردیبهشت (۱۳۳۷) اعدام شد.
۲. علامه کرباسچیان علاقه و اعتقاد زانداوصفی به آیت‌الله بروجردی داشت و اصولاً انگیزه خود در تأسیس مدرسه علوی را به تأثیرپذیری خودش از آن مرجع بزرگ منسوب می‌کرد و بر این امر در گفتارها و نوشته‌هایش تأکید کرده است.

ما به سبک طلبگی
بعد از کلاس
می نشستیم و
درس هایی را که آن
روز خوانده بودیم،
مطالعه می کردیم

آخرین مدل سواری هم داشت که راننده اش او را می آورد جلوی مدرسه و پیاده می کرد. ایشان «سرتیپ سیدباقرخان هیوی» بودند. آن زمان در دبیرستان نظام به کسانی که می خواستند افسر شوند، هیئت و نجوم و شناخت صور فلکی را جدی درس می دادند. در مدرسه علوی، کنکاش کرده بودند که بهترین معلم هیئت و نجوم چه کسی است و سرتیپ هیوی را پیدا کرده و ایشان را با خواهش و تمنا آورده بودند که به ما درس بدهد. آقای هیوی شاگرد عبدالرزاق خان بغاوری بود. بغاوری کسی بود که ظاهراً اولین نقشه شهر تهران را به شیوه مهندسی جدید در زمان احمدشاه رسم کرده بود. او شوهر خواهر فروغی ها، محمدعلی ابوالحسن بود. من خوانده ام که محمدعلی فروغی در سال ۱۹۱۸ میلادی، بیش از صدسال پیش، که یکی دو سال در پاریس بوده، برای مهندس، یعنی همین عبدالرزاق خان شوهر خواهرش، لوازم نقشه کشی و مهندسی خریده بود. به هر حال هیوی پیش عبدالرزاق خان درس خوانده بود. آدم محکم و جدی ای بود با روحیه نظامی و پیرمرد. هیوی کتابی که خودش برای دبیرستان ها تألیف کرده بود و در مدرسه نظام درس می داد، به ما هم درس می داد. او بود که در آن دوران ما دانش آموزان را حسابی به نجوم علاقه مند کرد و از همه بیشتر شاید من علاقه مند شدم. من از هیوی نمره بیست گرفتم از قیل درس او بود که هم محاسبات مثلثاتی عرض و طول جغرافیایی و مانند این ها را یاد گرفتیم و هم اینکه در شناخت صور فلکی متبحر شدیم. خوب به یاد دارم که در پاییز سال (۱۳۴۰ ه.ش)، شب ها که از مدرسه به خانه می آمدم، مدام نگاهم به آسمان بود. مدرسه علوی ما را تا شب نگه می داشت و این طور نبود که درس که تمام می شود ما مرخص شویم و در کوچه ها ولگردی و اتلاف وقت کنیم. ما به سبک طلبگی بعد از کلاس می نشستیم و درس هایی را که آن روز خوانده بودیم، مطالعه می کردیم و معلمان هم بالای سرمان بودند. در پاییز و زمستان ها که روزها کوتاه بود، هنوز در مدرسه بودیم که هوا تاریک می شد؛ یعنی نماز مغرب و عشا را هم در مدرسه می خواندیم و بعد به خانه می رفتیم. پاییز (۱۳۴۰ ه.ش) یکی از ذوق و شوق های ما این بود که به آسمان نگاه کنیم و صورتهای فلکی را که هیوی به ما درس داده بود، در آسمان ببینیم. صورتهای جبار و جوزا و دب اکبر و دب اصغر و ستاره جدی و... آن زمان هوای تهران پاک و صاف بود و ستاره ها در آسمان پیدا بودند ولی امروزه متأسفانه به غیر از دو سه تا ستاره (یمانی و زهره و...) ستاره دیگری را نمی توان در هوای دودآلود تهران دید. همین عشق و علاقه باعث شد که من بعدها در دوره کارشناسی ارشد یا فوق لیسانس فیزیک، این بار تحت تدریس همان معلم هیئت مدرسه علوی، یعنی سرتیپ سید باقر هیوی، نشأت می گرفت.

■ معجزه مدرسه

● من در زمان تحصیل در مدرسه علوی و بلکه بیشتر از آن بعد از تحصیل در مدرسه علوی، به معجزه تعلیم و تربیت و آموزش و مدرسه وقوف و خودآگاهی پیدا کردم و لمس کردم که چطور مدرسه می تواند به کلی انسان را متحول و دگرگون کند و چه کیمیایی

مدرسه علوی
مصدق همان حرف
عامیانه بقال‌ها
و عطارها بود که
بالای مغازه‌شان
می‌نوشتند:
«با یک‌بار خرید
مشتری دائم ما
خواهید شد.»

است این مدرسه و چه معجزه‌های و معجزه‌گری است این مدرسه. من در مدرسه علوی نه فقط شخص خودم، به‌شدت و قوت تحت تأثیر نظام آموزشی دبیرستان علوی واقع شدم و در واقع مثل موم در دست مدرسه شکل گرفتم، بلکه حتی خانواده من در یک شعاع وسیع، همه به دنبال من آمدند؛ یعنی بعد از اینکه من وارد مدرسه علوی شدم، برادرم مجید^۱، دایی من که هم‌سن‌وسال مجید بود و شش سال از من کوچک‌تر بود، پسرهای دایی دیگر که سه برادر بودند، پسر عمه‌ام، پسر خود حاج حسین مصدقی و هر پسری که در فامیل ما بود و می‌خواست به دبیرستان برود، اگر با استعداد بود و مدرسه علوی او را می‌پذیرفت، همه به مدرسه علوی می‌رفتند و این کاری بود که مدرسه علوی با همه کرده بود. این مدرسه مصداق همان حرف عامیانه بقال‌ها و عطارها بود که بالای مغازه‌شان می‌نوشتند: «با یک‌بار خرید مشتری دائم ما خواهید شد.»

■ علوی، مدرسه الگو

● به‌این ترتیب مدرسه علوی الگویی شد برای نوع جدیدی از مدارس اسلامی؛ یعنی ما وقتی تاریخ مدارس اسلامی را در ایران می‌نویسیم، به سال (۱۳۳۵ ه.ش) که می‌رسیم باید این سال را نقطه عطف بدانیم. حتی مدارس خود «جامعه تعلیمات اسلامی» تحت تأثیر کیفیت کار مدرسه علوی قرار گرفتند. یکی دو سال بعد از تأسیس مدرسه علوی، دبیرستان علوی اسلامی دخترانه‌ای تأسیس شد که هیچ ربطی به دبیرستان علوی پسرانه نداشت، فقط نامش را علوی اسلامی گذاشتند. ولی کاملاً معلوم بود که تحت تأثیر تجربه موفق مدرسه علوی شروع کرده بود. در فضای آموزش دختران، کار تازه‌ای کرده بودند. الآن می‌توانم بگویم که بعد از ۶۲ سال، در ایران، امروز حداقل یک‌صد مدرسه وجود دارد که نتیجه تصمیم کسانی چون آقای علامه و روزه و حاج مقدس و مزینی و فکوری و فقهی و دیگران در آن سال‌هاست؛ یعنی این‌ها مدرسی است که یا مستقیم توسط خود همان مجریان مدرسه علوی تأسیس شده یا شاگردان و فارغ‌التحصیلان آن مدرسه آن‌ها را تأسیس کرده‌اند و یا کسان دیگری که از مدرسه علوی الگو گرفته‌اند، آن‌ها را تأسیس کرده‌اند و الآن تعداد آن‌ها به بیش از یک‌صد مدرسه رسیده است.

■ هم‌دوره‌های مدرسه علوی

● مدرسه علوی یکسره برای ما خاطره است. ما هنوز هم دوره خودمان را داریم و هر سال دورهم جمع می‌شویم. دوره ما ۲۳ نفر بود که دو نفرمان از سال قبل مردود شده بودند

۱. مجید حداد عادل (۱۳۶۰ - ۱۳۳۰ ش) متولد تهران، دانش‌آموخته دبیرستان علوی و فارغ‌التحصیل دانشگاه صنعتی شریف (آریامهر سابق) بود. وی از دانشجویان مبارز و فعال بود و در سال‌های (۱۳۵۰ و ۱۳۵۱) زندانی شد. وی در هفتم مهر سال (۱۳۶۰) هنگامی که با خبرنگاران خارجی به منطقه جنگی جنوب رفته بود، بر اثر اصابت ترکش خمپاره به شهادت رسید.

مدرسه علوی فقط
با پانزده بیست نفر
دانش آموز، قدرت
رقابت با مدارس
البرز و هدف را
پیدا کرد

ولی مدرسه آن‌ها را نگه داشته بود؛ یعنی اخراج نکرده بود. البته اخراج هم می‌کردند به طوری که شاید پنجاه درصد دانش‌آموزانی که در سال اول ثبت‌نام می‌کردند، به کلاس ششم نمی‌رسیدند و وسط راه پیاده می‌شدند. پنجاه درصد کسانی هم که فارغ‌التحصیل می‌شدند، از کلاس اول ثبت‌نام نکرده بودند؛ بلکه در میان دوره به مدرسه پیوسته بودند. در دوره ماکسانی که بعداً و بعد از انقلاب اسلامی شناخته شدند، چند نفر قابل ذکر هستند. از جمله آقای دکتر «کمال خرازی»، «آقای مهندس محمدرضا نعمت‌زاده»، دکتر «احد وحید» که جراح درجه یکی است، «آقای دکتر عبدالکریم سروش» که نام فامیل دیگری داشت و به داروسازی رفت، «آقای مهندس جواهریان» که معمولاً شاگرداول دوره ما بود و سه چهار سال است که فوت کرده است. او مهندس راه و ساختمان بود ولی هیچ‌وقت کار مهندسی نکرد. جواهریان از نظر خلق و خو و ذهن و فکر به آقای روزبه نزدیک‌تر بود؛ همچنین «محمود احمدی علون‌آبادی» که او هم در حد شاگرد اول بود در بین ما؛ ایشان نوه دختری «آیت‌الله محمدعلی شاه‌آبادی» بزرگ بود؛ یعنی آقای مهدی شاه‌آبادی (شهید) و برادرهای شاه‌آبادی، دایی‌های او بودند. او هم بچه متدین و خوش استعدادی بود. سه نفر از دوره ما در دانشکده فنی قبول شدند و سه چهار نفر هم در دانشکده علوم در رشته فیزیک پذیرفته شدند. من و دکتر احمد فرمد و آقای جواد کلهری که پسر آقا مجتبی تهرانی بود، به رشته فیزیک رفتیم. «هاشمی نجف‌آبادی» که مهندس درجه اولی شد و آقای جواهریان و احمدی به دانشکده فنی رفتند؛ یعنی در همان دوره اول، مدرسه علوی یک نفر را وارد دانشکده فنی کرد و در دوره دوم سه نفر هم وارد دانشکده علوم شدند، از جمله «حسن غفوری فرد» و «محمد سپهری راد».

محمدرضا نعمت‌زاده هم بلافاصله به آمریکا رفت و مهندسی خود را از آمریکا گرفت. اینجا بود که معلوم شد مدرسه علوی فقط با پانزده بیست نفر دانش‌آموز، قدرت رقابت با مدارس البرز و هدف را پیدا کرده است.

■ ساختمان و معماری مدرسه

● مدرسه علوی حیاطی داشت به سبک معماری قدیم و یک حیاط بیرونی هم داشت که مسقف بود، مانند یک کشتی. وسط این حیاط، یک حوض کاشی آبی‌رنگ وجود داشت که همیشه آن را آب می‌کردند و خیلی ورودی زیبایی داشت. هرکس وارد مدرسه می‌شد، خودش را اول در فضای مسقفی می‌دید با حوض‌خانه‌ای در جلوی چشمش؛ که البته آن را الآن خراب کرده‌اند. مدرسه در خیابان ایران یا عین‌الدوله، در کوچه مستجاب بود. ما حدود پنج سال در آنجا بودیم و سال آخر به دروازه شمیران آمدیم. در خیابان فخرآباد که هنوز هم هست، من عشق و علاقه به حوض کاشی آبی را از همان زمان دارم و الان در خانه خودمان دو حوض کاشی آبی دارم.

لذت دانستن

در مدرسه علوی خیلی روی آشنایی ما با قرآن و نهج‌البلاغه و صحیفه سجادیه و احادیث تأکید داشتند. می‌گفتند شما باید «ملاً» شوید و اصلاً برای نمره درس نخوانید. سعی می‌کردند به ما دو چیز را یاد بدهند و آن دو چیز را در ذهن ما نهادینه یا ملکه کنند: یکی «لذت دانستن» و یکی «مهارت فکر کردن» و این دو خصوصیت را آگاهانه و با برنامه به ما آموختند، به طوری که من الآن معتاد کتاب هستم؛ یعنی من همیشه دنبال اوقات فراغتی می‌گردم که کتاب بخوانم. برای من بهترین وسیله گذران اوقات فراغت، کتاب است. خدا را شاکر می‌شوم اگر فراغتی پیدا کنم که کتاب بخوانم. وقتی می‌خواهم با خانواده به سفر بروم، معمولاً سه برابر فرصتی که دارم با خودم کتاب می‌برم و همیشه هم به خودم می‌گویم: «که چه خبر است! مگر چقدر وقت داری؟» ولی باز می‌گویم شاید از خواندن آن کتاب خسته شدم و این یکی را خواندم. این لذت و این ارتباط را مدرسه علوی در من ایجاد کرد. یکی هم مهارت فکر کردن بود. آقای روزبه خودش دائماً در حال تفکر بود و از ما هم می‌خواست که فکر کنیم و سنجیده حرف بزنیم. مثلاً اگر کسی دیر به مدرسه می‌آمد، آقای روزبه به او می‌گفت: «چرا دیر آمدی؟» و او بهانه می‌آورد که آقا ما مثلاً دو ساعت معطل ماشین بودیم. روزبه بلافاصله می‌گفت که: «اگر شما دو ساعت معطل ماشین بوده‌ای، الآن که ساعت ۸ است، یعنی تو ساعت شش از خانه بیرون آمده‌ای و راه افتاده‌ای! ساعت شش که هنوز آفتاب زده است؟ شما نمازت را کجا خواندی؟ در خیابان خواندی؟» می‌گفت: «نه»؛ و با همین شیوه استدلال به او ثابت می‌کرد که ده دقیقه هم معطل ماشین نشده و می‌خواهد عذرتراشی کند! این بود که هرکسی با آقای روزبه می‌خواست حرف بزند، مجبور بود برای حرف‌هایش دلیل روشنی داشته و به آن‌ها فکر کرده باشد. آقای روزبه یک مرد «حسابی» یعنی اهل حساب بود. گراف و چوب‌انداز نمی‌شد با او حرف زد. «هرچه مو بود از ماست می‌کشید» و به هر چیزی که می‌رسید و به آن نگاه می‌کرد، در آن علم و معرفت می‌دید. مثلاً اگر یک پوست پرتقال در دستش بود، آن را فشار می‌داد و چون اسانس این پوست پرتقال بیرون می‌زد، از ده طریق ما را به فهم علمی آن دعوت می‌کرد. مثلاً اینکه این اسانس‌ها از غده‌هایی است که زیر این پوست جمع شده‌اند. بعد می‌گفت که شرایط گیاهی آن چیست؟ جنس این ماده از نظر شیمیایی چیست؟ چه طور وقتی پوست را فشار می‌دهید غده‌ها زیر فشار می‌ترکند و اسانس از آن‌ها متصاعد می‌شود و سپس چطور از حالت مایع به حالت بخار و گاز تبدیل می‌شود؟ اینکه بو چیست و چطور ما بو را حس می‌کنیم و چه خاصیتی دارد؟ و بالأخره اینکه چرا وقتی جلوی این گازهای متصاعد، کبریت بگیریم، شعله‌ور می‌شود و از نظر شیمیایی دلیلش چیست؟ از هیچ چیزی نمی‌گذشت مگر اینکه آن را بشکافد و از نظر علمی تجزیه و تحلیل

در مدرسه علوی سعی می‌کردند به ما دو چیز را یاد بدهند و آن دو چیز را در ذهن ما نهادینه یا ملکه کنند: «لذت دانستن» و «مهارت فکر کردن»

ساواک، مخصوصاً
از بعد از نهضت امام
خمینی (ره)، روی
فعالیت‌های مراکز
دینی حساس بود و
خیلی مراقب بود و
کافی بود که بهانه‌ای
پیدا کند تا در آن
مدرسه را ببندد

کند. روزبه، زیست‌شناسی هم درس می‌داد. او در علم زیست‌شناسی و در شیمی، همانقدر مسلط بود که در فیزیک. هر چه خوانده بود برای فهمیدن خوانده بود و خوب هم فهمیده بود. آقای روزبه، در واقع ریاضیات را اسکلت‌بندی طبیعت می‌دانست؛ مانند دستور زبان که اسکلت‌بندی زبان است. او ریاضیات را هم دستور زبان طبیعت می‌دانست؛ یعنی او طبیعت را با زبان ریاضی می‌فهمید و معلمی بود که همه این‌ها را در دوره دبیرستان به ما منتقل می‌کرد.

■ مدرسه علوی و سیاست

در باب مدرسه علوی و سیاست گفتنی بسیار است، اما من نمی‌خواهم مبسوط به آن بپردازم و فقط اشاره‌ای می‌کنم. در مدرسه علوی آقای علامه نسبت به هرگونه فعالیت سیاسی، چه از جانب دانش‌آموزان و چه از جانب معلمان، نظر منفی داشت. در واقع این نظر ذاتی آقای علامه شده بود، به طوری که بعد از انقلاب اسلامی هم از این نظر منصرف نشد؛ یعنی انقلاب اسلامی هم نتوانست آقای علامه را به سیاست خوش‌بین کند و او را به سمت خودش بکشاند. در واقع باید گفت ایشان با انقلاب اسلامی هم میانه‌ای نداشت، شاید بر اثر اتفاقاتی که او در زندگی خود مشاهده کرده و به این جمع‌بندی رسیده بود که سیاست، انسان را به ناکامی می‌کشاند. ایشان برادری داشت به نام امیر عبدالله کرباسچیان که از علامه، جوان‌تر بود و معمم هم نبود، ولی بسیار پرشور و پرهیجان بود. او عضو فداییان اسلام شده و جزو چهره‌های معروف و پرتحرک آنان هم بود. بلایی که بعد از کودتای ۲۸ مرداد و قبل از آن سر فداییان اسلام آمد و سرنوشتی که آنان پیدا کرده بودند، تابلو مجسمی بود جلوی چشم آقای علامه و به ما هم می‌گفت نروید سراغ این‌طور چیزها! من با گوش خود این جمله را از آقای علامه شنیدم؛ اما آقای روزبه، برعکس علامه، این‌طور نبود و سیاسی بود. هم علاقه‌مند به مسائل سیاسی بود و هم موضع داشت و گهگاهی از تک‌عبارت‌هایی که به زبان می‌آورد، ما می‌فهمیدیم که موضعش چیست. آقای روزبه دانشگاه‌دیده بود و تجربه چگونگی تسلط پیشه‌وری و دموکرات‌ها در آذربایجان و زنجان را هم داشت. من در مقاله «روزبه» در دانشنامه جهان اسلام به این موضوع اشاره کرده‌ام. ولی به‌هرروی، هم آقای علامه و هم آقای روزبه چاره‌ای نداشتند که فضای مدرسه علوی را غیرسیاسی اداره کنند. چون ساواک، مخصوصاً از بعد از نهضت امام خمینی (ره)، روی فعالیت‌های مراکز دینی حساس بود. روشن است در مدرسه‌ای که دائم حرف از نماز و قرآن و حلال و حرام و مرجعیت بود و با مسائل شرعی سروکار داشت و روحانیونی مثل آقای مطهری و دیگران می‌آمدند و برای بچه‌ها سخنرانی می‌کردند، ساواک خیلی مراقب بود و کافی بود که بهانه‌ای پیدا کند تا در آن مدرسه را ببندد. آن موقع برای ما دانش‌آموزان و همه خانواده‌ها قابل فهم بود که در مدرسه علوی اگر آقای علامه فضا را سیاسی نمی‌کند و یا آقای روزبه مواضعش را آشکارا اعلام نمی‌کند، برای حفظ مدرسه است. باوجوداین، تعداد قابل توجهی از بچه‌ها سیاسی شدند.

■ دسته‌بندی دانش‌آموزان علوی

بین سال فارغ‌التحصیلی ما که سال (۱۳۴۲) بود و سال انقلاب اسلامی که سال (۱۳۵۷) بود، پانزده سال فاصله افتاد. در این پانزده سال، فارغ‌التحصیلان مدرسه علوی چهار دسته شدند: یک دسته سراغ درس و کار و زندگی رفتند و کاری به سیاست نداشتند و زندگی‌شان را کردند. خیلی‌هاشان هم به خارج از کشور رفتند. دسته دوم جذب انجمن حجتیه شدند. انجمن حجتیه از اواخر دوره ما یعنی از سال (۱۳۴۰) به مدرسه علوی متصل شد. بسیاری از دانش‌آموزان کلاس پنجم و ششم قبل از فارغ‌التحصیلی به کلاس‌های انجمن حجتیه می‌رفتند و جزوه‌نویسی می‌کردند و با انجمن همکاری داشتند. از میان بچه‌های هم‌دوره ما شاید سه چهار نفرمان پذیرفته نشدند و نیامدند، بقیه، همه، عضو انجمن حجتیه بودیم و آقای علامه هم آن را قبول داشت؛ زیرا در انجمن حجتیه هم می‌گفتند که کسی نباید فعالیت سیاسی کند. همکاری با انجمن یک فعالیت دینی و اجتماعی بود که انگیزه‌های جوانان را راضی می‌کرد، بدون اینکه خطر سیاسی داشته باشد. آقای روزبه تقیه می‌کرد ولی آقای علامه جزو اعتقاداتش بود. برای خودش مبنا داشت. دسته سوم کسانی بودند که جذب مجاهدین خلق شدند. تعداد قابل توجهی از کادرهای بالای منافقین از مدرسه ما بوده‌اند. مثلاً ما فهمیدیم که از دوره ما دو نفر در کادر مرکزی بودند؛ یکی احمدی علون‌آبادی که نوه آیت‌الله شاه‌آبادی بود و یکی به اسم علی خدایی‌صفت. این دو نفر هنوز هم هستند. تعداد این افراد در دوره‌های بعدی بیشتر هم شد، چون آن موقع هنوز سازمان لو نرفته بود، بعدها کسانی مثل خاموشی‌ها (محسن و مرتضی) و حسین سیاه‌کلاه و مهدی ابریشم‌چی که در دوره چهارم بودند، به مجاهدین خلق پیوستند؛ و بالأخره دسته چهارم یعنی من و امثال من که علاقه به کار سیاسی و اجتماعی داشتیم و در انجمن حجتیه هم بودیم. ولی نه تفکر انجمنی پیدا کردیم و نه در آنجا ماندگار شدیم و نه جذب مجاهدین خلق شدیم. این گروه به فضای عمومی دینی آمدند. مثلاً پیرو آقای مطهری و دکتر شریعتی شدند و به یک سازمان مخفی مسلحانه زیرزمینی نپیوستند؛ اما فعالیت دینی و اجتماعی عادی می‌کردند. این دسته اخیر بود که بعد از انقلاب اسلامی آمد و به انقلاب اسلامی پیوست. ضمناً این تعداد به همان سه چهار دوره اول مدرسه علوی محدود می‌شد. در دوره‌های بعد می‌بینید که تعداد فارغ‌التحصیلان علوی در مدیریت‌های سطح بالای انقلاب اسلامی کم و کمتر می‌شود.

این مختصر از زندگی کودکی و نوجوانی، مقدمه لازم بود تا بگوییم من همین‌طور بی‌خبر از بعد از انقلاب اسلامی همه کارها را ول نکردم تا بهترین سال‌های عمر خود را در سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش بگذرانم. چنین سابقه و پشتوانه‌ای باعث شده بود که من مؤمن به آن کاری که می‌کردم، باشم.